



آگاهی تاریخی از زندگی و مکتب علمی جوادالائمه(ع)/ کرامات پیشوای نهم

اینکه تعداد راویان و اصحاب حضرت جواد(ع) قریب صد و ده نفر بوده اند و جمعاً ۲۵۰ حدیث از آن حضرت نقل شده است به این دلیل است که ایشان شدیداً تحت مراقبت و کنترل سیاسی بود و از طرف دیگر، زود به شهادت رسید.

اینکه تعداد راویان و اصحاب حضرت جواد(ع) قریب صد و ده نفر بوده اند و جمعاً ۲۵۰ حدیث از آن حضرت نقل شده است به این دلیل است که ایشان شدیداً تحت مراقبت و کنترل سیاسی بود و از طرف دیگر، زود به شهادت رسید.

آگاهی های تاریخی درباره زندگی امام جواد(ع) چندان گسترده نیست؛ زیرا افزون بر آن که محدودیتهای سیاسی همواره مانع از انتشار اخبار مربوط به امامان معصوم(ع) می گردید، تقیه و شیوه های پنهانی مبارزه که برای «حفظ امام و شیعیان از فشار حاکمیت» بود، عامل مؤثری در عدم نقل اخبار در منابع تاریخی است. افزون بر آن، زندگی امام جواد(ع) چندان طولانی نبوده است که اخبار فراوانی هم از آن در دسترس ما قرار گیرد.

زمانی که امام رضا(ع) به خراسان برده شد، هیچ یک از اعضای خانواده خود را به همراه نبرد و در آنجا تنها زندگی می کرد و از اخبار مربوط به شهادت امام رضا(ع) چنین بر می آید که امام جواد(ع) آن هنگام در مدینه اقامت داشت و تنها برای غسل پدر و اقامه نماز به آن حضرت در طوس حضور یافت.

هنگامی که مأمون بعد از شهادت امام رضا(ع) در سال ۲۰۴ به بغداد بازگشت، از ناحیه حضرتش اطمینان خاطر پیدا کرده بود، ولی این را می دانست که شیعیان پس از امام رضا(ع) فرزند او را به امامت خواهند پذیرفت و در این صورت خطر همچنان بر جای خود خواهد ماند. او سیاست کنترل امام کاظم(ع) توسط پدرش را- که او را به بغداد آورده و زندانی کرده بود- به یادداشت و با الهام از این سیاست، همین رفتار را با امام رضا(ع) در پیش گرفت، ولی با ظاهری آراسته و فریبکارانه، به گونه ای که می کوشید نه تنها در ظاهر امر مسأله زندان و مانند آن در کار نباشد، بلکه با برخورد دوستانه، چنین تبلیغ شود که او علاقه و محبت ویژه نیز به ایشان دارد.

اینک نوبت امام جواد(ع) فرا رسیده بود تا به نحوی کنترل شود. مأمون برای انجام این هدف، دختر خود را به عقد وی درآورد و او را داماد خود کرد. از همین رهگذر بود که مأمون به راحتی می توانست از طرفی امام را در کنترل خود داشته باشد و از طرف دیگر آمد و شد شیعیان و تماس های آنان را با آن حضرت زیر نظر بگیرد.

بر اساس برخی نقلها، مأمون پس از ورود به بغداد- در سال ۲۰۴- بلافاصله امام جواد(ع) را از مدینه به بغداد فراخواند. (۱) افزون بر این، مأمون متهم بود که امام رضا(ع) را به شهادت رسانده است. اکنون می بایست با فرزند وی به گونه ای رفتار کند که از آن اتهام نیز مبری شود.

از روایتی که شیخ مفید از ریان بن شبيب نقل کرده، چنین بر می آید: موقعی که مأمون تصمیم به ازدواج ام فضل با امام جواد(ع) گرفت، عباسیان برآشفتنند؛ زیرا ترس آن داشتند که پس از مأمون، خلافت به خاندان علوی برگردد، چنانکه درباره امام رضا(ع) هم به سختی دچار همین نگرانی شده بودند. (۲) ولی به طوری که از دو روایت فوق برمی آید، آنان مخالفت خود را به گونه دیگری وانمود کرده و گفتند: دختر خود را به ازدواج کودکی درمی آورد که «لَمْ يَتَقَهَّ فِي دِينِ اللَّهِ وَلَا يَعْرِفُ حَلَالَهُ مِنْ حَرَامِهِ وَلَا فَرْضاً مِنْ سِتِّهِ»؛ کودکی که تفقه در دین خدا ندارد، حلال را از حرام تشخیص نمی دهد و واجب را از مستحب باز نمی شناسد.

مأمون در مقابل این برخورد، مجلسی برپا کرد و امام جواد(ع) را به مناظره علمی با یحیی بن اکثم، بزرگترین دانشمند و فقیه سنی آن عصر، فراخواند تا بدین وسیله مخالفان و اعتراض کنندگان عباسی را به اشتباه خود آگاه کند. (۳) این در حالی بود که بنا به این دو روایت، هنگام عقد ازدواج ام فضل با امام جواد(ع) هنوز به آن حضرت «صبی» اطلاق می شده است.

مکتب علمی امام جواد(ع)

می دانیم که یکی از ابعاد بزرگ زندگی ائمه ما، بعد فرهنگی آنها است. این پیشوایان بزرگ هرکدام در عصر خود فعالیت فرهنگی داشته در مکتب خویش شاگردانی تربیت می کردند و علوم و دانشهای خود را توسط آنان در جامعه منتشر می کردند، اما شرائط اجتماعی و سیاسی زمان آنان یکسان نبوده است، مثلاً در زمان امام باقر(ع) و امام صادق(ع) شرائط اجتماعی مساعد بود و به همین جهت دیدیم که تعداد شاگردان و راویان حضرت صادق(ع) بالغ بر چهار هزار نفر می شد، ولی از دوره امام جواد تا امام عسکری(ع) به دلیل فشارهای سیاسی و کنترل شدید فعالیت آنان از طرف دربار خلافت، شعاع فعالیت آنان بسیار محدود بود و از این نظر تعداد راویان و پرورش یافتگان مکتب آنان نسبت به زمان حضرت صادق(ع) کاهش بسیار چشمگیری را نشان می دهد.

بنابراین اگر می خوانیم که تعداد راویان و اصحاب حضرت جواد(ع) قریب صد و ده نفر بوده اند (۴) و جمعاً ۲۵۰ حدیث از آن حضرت نقل شده (۵)، نباید تعجب کنیم، زیرا از يك سو، آن حضرت شدیداً تحت مراقبت و کنترل سیاسی بود و از طرف دیگر، زود به شهادت رسید و به اتفاق نظر دانشمندان بیش از بیست و پنج سال عمر نکرد!

درعین حال، باید توجه داشت که در میان همین تعداد محدود اصحاب و راویان آن حضرت، چهره های درخشان و شخصیت‌های برجسته ای مانند: علی بن مهزیار، احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی، زکریا بن آدم، محمد بن اسماعیل بن بزیع، حسین بن سعید اهوازی، احمد بن محمد بن خالد برقی بودند که هر کدام در صحنه علمی و فقهی وزنه خاصی به شمار می رفتند، و برخی دارای تألیفات متعدد بودند.

از طرف دیگر، روایان احادیث امام جواد(ع) تنها در محدثان شیعه خلاصه نمی شوند، بلکه محدثان و دانشمندان اهل تسنن نیز معارف و حقایقی از اسلام را از آن حضرت نقل کرده اند. به عنوان نمونه «خطیب بغدادی» احادیثی با سند خود از آن حضرت نقل کرده است. (۶) هم چنین حافظ «عبد العزیز بن اخضر جنابذی» در کتاب «معالم العترة الطاهرة» (۷) و مؤلفانی نیز مانند: ابو بکر احمد بن ثابت، ابواسحاق ثعلبی، و محمد بن منده بن مهربذ در کتب تاریخ و تفسیر خویش روایاتی از آن حضرت نقل کرده اند. (۸)

نحوه شهادت حضرت

درباره آمد و شد امام در مدینه و احترام مردم نسبت به آن حضرت، اطلاعات مختصری در پاره ای از روایات آمده است. (۹) فراخوانی آن حضرت به بغداد، در سال ۲۲۰، توسط معتصم عباسی، آن هم درست در همان اولین سال حکومت خود، نمی توانست بی ارتباط با جنبه های سیاسی قضیه باشد. به ویژه که درست همان سال که حضرت جواد (ع) به بغداد آمد، رحلت کرد؛ این در حالی بود که تنها ۲۵ سال از عمر شریفش می گذشت. عناد عباسیان با آل علی (ع) به ویژه با امام شیعیان که در آن زمان جمعیت متناهی تابعیت مستقل آنها را پذیرفته بودند، شاهی است بر توطئه حکومت در شهادت امام جواد علیه السلام. همچنین خواستن آن حضرت به بغداد و درگذشت وی در همان سال در بغداد، همگی شواهد غیرقابل انکاری بر شهادت آن بزرگوار به دست عوامل عباسی می باشد.

مرحوم شیخ مفید، با اشاره به روایتی درباره مسمومیت و شهادت امام جواد علیه السلام، رحلت آن حضرت را مشکوک دانسته است. (۱۰) بنا به روایت مستوفی، عقیده شیعه بر این است که معتصم آن حضرت را مسموم نموده است. (۱۱)

پاره ای از منابع اهل تسنن، اشاره بر این دارند که امام جواد(ع) به میل خود و برای دیداری از معتصم عازم بغداد شده است. (۱۲) در حالی که منابع دیگر، حاکی از آن اند که معتصم به ابن زیات مأموریت داد تا کسی را برای آوردن امام به بغداد بفرستد. (۱۳) ابن صباغ نیز با عبارت «إشخاص المعتصم له من المدينة» (۱۴) این مطلب را تأیید کرده است.

مسعودی روایتی نقل کرده که بنابر آن، شهادت آن حضرت به دست ام فضل، در زمانی رخ داده که امام از مدینه به بغداد نزد معتصم آمده بود. (۱۵) ام فضل پس از شهادت امام، به پاس این عمل خود به حرم خلیفه پیوست. (۱۶) این نکته را نباید از نظر دور داشت که ام فضل در زندگی مشترک خود با امام جواد(ع) از دو جهت ناکام مانده بود:

نخست آن که از آن حضرت دارای فرزندی نشد، دوم آن که امام نیز چندان توجهی به وی نداشت.

ام فضل یک بار (گویا از مدینه) نامه ای نگاشت و از امام نزد مأمون شکایت کرد و از این که امام چند کنیز دارد گله نمود، ولی مأمون در جواب او نوشت: ما تو را به عقد ابوجعفر درنیاوردیم که حلالی را بر او حرام کنیم، دیگر از این شکایتها نکن. (۱۷) به هر حال، ام فضل پس از مرگ پدر، امام را در بغداد مسموم کرد و راه یافتن او به حرم خلیفه و برخورداری از مواهب موجود در آن، نشانی از آن است که این عمل به دستور معتصم انجام شده است. (۱۸) و بالاخره امام جواد(ع) به شهادت رسید و حرم مطهر ایشان در کاظمین عراق قرار دارد که ملجا و پناهگاه عاشقان ایشان است.

از جانب مادر فاطمه (س) طواف کنید

۱- موسی بن قاسم گوید: به ابی جعفر ثانی (امام جواد) (ع) گفتم: خواستم به عوض شما و پدرتان طواف کنم، ولی می‌گویند از طرف اوصیاء، طواف صحیح نیست؛ فرمود: نه، هر قدر بتوانی طواف کن، این کار جایز است. بعد از سه سال، به آن حضرت گفتم: من از شما اجازه خواستم که از جانب شما و پدرتان طواف کنم، اجازه فرمودی، آنچه خدا خواست از طرف شما طواف کردم، بعد چیز دیگری به نظرم آمد و به آن عمل کردم؟ امام فرمود: آن چیست؟ گفتم: يك روز از طرف رسول الله(ص) سه بار طواف کردم، در روز دوم از طرف امیرالمؤمنین(ع) طواف به جای آوردم، در روز سوم از جانب امام حسن و در روز چهارم از طرف امام حسین، روز پنجم به عوض علی بن الحسین، روز ششم از ابی جعفر محمد بن علی، روز هفتم از جعفر محمد، روز هشتم از جانب پدرت موسی بن جعفر روز نهم از جانب پدرت علی بن موسی، روز دهم از جانب شما ای آقای من! اینها آنان هستند که به ولایتشان عقیده دارم. فرمود: آن وقت به خدا قسم به دینی اعتقاد داری که خداوند از بندگان غیر آن را قبول ندارد، گفتم: گاهی هم از جانب مادرت فاطمه(س) طواف کردم و گاهی نکردم، فرمود: این کار را زیاد کن، این انشاء الله افضل اعمالی است که می‌کنی(۱۹)

نامه امام رضا (ع) به پسرش امام جواد(ع)

۲- ابی نصر بزنطی گفته: نامه امام رضا(ع) را خواندم که به پسرش امام جواد(ع) نوشته بود: به من خبر رسید که چون سوار شدی غلامان تو را از در کوچک بیرون می‌کنند، این کار از بخل آنهاست، تا کسی از تو خیری نبیند، تو را به حق خودم قسم می‌دهم دخول و خروج فقط از در بزرگ باشد و چون سوار شدی مقداری پول طلا و نقره همراهت بردار تا هر که سؤال کند چیزی به او بدهی. هر که از عموهایت از تو احسانی خواست کمتر از پنجاه دینار نده، بیشتر از آن به اختیار توست، هر که از عمه هایت چیزی از تو خواست کمتر از بیست و پنج دینار نده، زیادی به اختیار توست، من می‌خواهم خدا تو را رفعت بخشد، انفاق کن، از جانب خدا از تنگدستی نترس. (۲۰)

۳- مردی از بنی حنیفه گوید: در اولین سال خلافت معتصم عباسی که امام جواد(ع) به حج رفته بود، با وی رفیق راه بودم روزی در سفره طعام که عده‌ای از رجال خلیفه نیز بودند، گفتم: فدایت شوم، والی ما مردی است که شما اهل بیت را دوست دارد و من به دفتر او مالیات بدهکارم، اگر صلاح بدانید نامه‌ای بنویسید که به من ارفاق کند. امام فرمود: من او را نمی‌شناسم، گفتم: فدایت شوم، او همانطور است که گفتم: از دوستان شماست، نامه شما به حال من مفید است، امام (ع) کاغذ به دست گرفت و نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم آورنده نامه من از تو مذهب خوبی نقل کرد، از حکومت فقط کار نیک برای تو می‌ماند، به برادرانت نیکی کن، بدان خدای تعالی از اندازه ذره و خردل از تو سؤال خواهد کرد. آن مرد گوید: چون وارد سجستان شدم، به حسین بن خالد که والی آن جا بود خبر داده بودند که از جانب امام صلوات الله علیه نامه‌ای برای او می‌آورم، والی در دو فرسخی شهر خودش را به من رسانید نامه را به او دادم، گرفت و بوسید و آن را بر دو چشم خویش گذاشت. گفتم: حاجت چیست؟ گفتم: در دفتر تو مالیات بدهکارم، آن را از دیوان محو کرد و گفت: تا بر سر کار هستم دیگر مالیات مده، بعد گفت: خانواده‌ات چند نفر است؟ گفتم: فلان قدر، فرمود به من و آنها احسان کردند، تا او زنده بود دیگر مالیات ندادم، و تا زنده بود مرتب به من احسان می‌کرد. (۲۱)

نامه امام جواد(ع) به علی بن مهزیار اهوازی

۴- امام جواد(ع) به ثقه جلیل القدر علی بن مهزیار اهوازی چنین نوشتند: بسم الله الرحمن الرحيم یا علی! خداوند پاداش تو را نیکو گرداند و در بهشت خودش جای دهد، و از خواری دنیا و آخرت به دورت دارد و با ما اهل بیت محشور فرماید. یا علی! تو را امتحان کردم و در نصیحت و اطاعت و خدمت و توقیر و احترام به امام و قیام به آنچه بر تو واجب است، صاحب اختیار گردانیدم، اگر بگویم نظیر تو را ندیده‌ام امیدوارم راست گفته باشم. خداوند پاداشت را جنات فردوس قرار بدهد، نه مقامت بر من پوشیده است و نه خدمت در گرم و سرد و شب و روز، از خدا می‌خواهم چون اولین و آخرین را برای قیامت جمع کند، رحمتی بر تو عنایت فرماید که به وسیله آن مورد غطبه دیگران باشی که او شنونده دعاست. (۲۲)

ناگفته نماند: علی بن مهزیار اهوازی از امام رضا(ع) حدیث نقل کرده و از خواص امام جواد(ع) بود و از جانب آن حضرت وکالت داشت و نیز از جانب امام هادی(ع)، درباره وی توقیعاتی از آن حضرت صادر شد که مقام و عظمت او را در نزد شیعه روشن کرد، او در روایت، موثق بود و کتابهای مشهور نوشت. (رجال نجاشی).

دستور به مدارا با پدر ناصبی

۵- بکر بن صالح گوید: به امام ابی جعفر ثانی(ع) نوشت: پدرم ناصبی و خبیث الرأی است، از او بسیار سختی دیده‌ام، فدایت شوم برای من دعا کن و بفرما: چه کنم، آیا افشاء و رسوایش کنم یا با او مدارا نمایم؟ امام (ع) در جواب نوشت: مضمون نامه ات در باره پدرت فهمیدم، پیوسته انشاء الله برای تو دعا می‌کنم، مدارا برای تو بهتر از افشاگری است، با سختی آسانی هست، صبر کن «ان العاقبة للمتقين» خدا تو را در ولایت کسی که در ولایتش هستی ثابت فرماید. ما و شما در امانت خدا هستیم خدایی که امانتهای خویش را ضایع نمی‌کند. بکر بن صالح گوید: خدا قلب پدرم را به من برگردانید به طوری که در کاری با من مخالفت نمی‌کرد. (۲۳)

معجزه ای از جواد الائمه(ع)

۶- شیخ مفید رحمه الله از محمد بن حسان از علی بن خالد نقل کرده: گوید: در سامراء بودم، گفتند: مردی را از شام آورده و زندان انداخته اند چون ادعا کرده که من پیغمبرم، این سخن بر من گران آمد، خواستم او را ببینم، با زندانبانان آشتی برقرار کردم تا اجازه دهند پیش او بروم. بر خلاف شایعه ای که راه انداخته بودند، دیدم آدم وارسته و عاقلی است، گفتم: فلانی درباره تو می‌گویند که ادعای نبوت کرده ای و علت زندان رفتن همین است؟ گفت: حاشا که من چنین ادعایی کرده باشم، جریان من از این قرار است: من در شام در محلی که گویند: رأس مبارک امام حسین را در آن گذاشته بودند مشغول عبادت بودم، ناگاه دیدم شخصی نزد من آمد و به من گفت: برخیز برویم، من برخاسته و با او به راه افتادم، چند قدم نرفته بودیم که دیدم در مسجد کوفه هستیم، فرمود: این جا را می‌شناسی؟ گفتم: آری، مسجد کوفه است، او در آن جا نماز خواند، من هم نماز خواندم، بعد با هم از آن جا بیرون آمدیم، مقداری با او راه رفتم ناگاه دیدم که در مسجد مدینه هستیم. به رسول خدا (ص) سلام کرد و نماز خواند، من هم با او نماز خواندم، بعد از آن جا خارج شدم، مقداری راه رفتیم ناگاه دیدم که در مکه هستیم، کعبه را طواف کرد، من هم طواف کردم. (۲۴) بعد از آن جا خارج شدم چند قدم نرفته بودیم که دیدم در جای خودم که در شام مشغول عبادت بودم، هستم. آن مرد رفت، من غرق تعجب بودم که خدایا او که بود و این چه کار!

یک سال از این جریان گذشت که دیدم باز همان شخص آمد، من از دیدن او شاد شدم، مرا دعوت کرد که با او بروم، من با او رفتم و مانند سال گذشته مرا به کوفه و مدینه و مکه برد و به شام برگردانید و چون خواست برود گفتم: تو را قسم می‌دهم به آن خدایی که بر این کار قدرت داده بگو تو کیستی؟! فرمود: من محمد بن علی بن موسی بن جعفر هستم: «قلت سألتك بالحق الذي أقدرك علی ما رأيت منك إلا أجبر تني من انت قال: أنا محمد بن علی بن موسی بن جعفر (ع)».

من این جریان را به دوستان و آشنایان خبر دادم، قضیه منتشر گردید تا به گوش محمد بن عبدالملك زیات (۲۵) رسید، او فرمان داد مرا به زنجیر کشیده به این جا آورند و این ادعای محال را به من نسبت دادند، گفتم: جریان تو را به محمد بن عبدالملك زیات برسانم؟ گفت: برسان. من نامه ای به محمد بن عبدالملك وزیر اعظم معتصم عباسی نوشته، جریان او را باز گفتم، وزیر در زیر نامه من نوشته بود: احتیاج به خلاص کردن ما نیست، به آن کس که تو را از شام به کوفه و از کوفه به مدینه

و از مدینه به مکه برد و باز به شام برگردانید و همه را در يك شب انجام داد، بگو تا تو را از زندان آزاد کند. علی بن خالد گوید: من از دیدن جواب نامه، از نجات او مأیوس شدم، گفتم: بروم و به او تسلی بدهم و چون به زندان آمدم دیدم مأموران زندان همه غرق در حیرت اند و بی خود به این طرف و آن طرف می دوند، گفتم: جریان چیست؟! گفتند: آن زندانی در زنجیر و مدعی نبوت، از دیشب مفقود شده، درها بسته قفلها مهر و موم است، ولی معلوم نیست به آسمان و یا به زیر زمین رفته و یا مرغان هوا او را ربوده اند؛ علی بن خالد، زیدی مذهب بود، از دیدن این ماجرا معتقد به امامت گردید و اعتقادش خوب شد. (۲۶)

معجزه ای دیگر

۷- کلینی رحمه الله در کتاب «کافی» بابی تحت عنوان «آنچه به سبب آن ادعای حقّ و باطل از یکدیگر جدا می گردد» تشکیل داده و در آنجا از محمد بن ابی العلاء نقل کرده است که گفت: از یحیی بن اکثم قاضی سامراء بعد از آن که او را بسیار امتحان نمودم و با او مناظره و گفتگو و مراسله داشتم و از علوم آل محمد علیهم السلام سؤال کردم شنیدم که گفت: روزی وارد مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شدم تا قبر مبارک او را طواف کنم، حضرت جواد (ع) را دیدم که در آنجا طواف می کند، درباره مسایلی که در نظر داشتم با آن حضرت گفتگو کردم و او همه را جواب فرمود. به ایشان عرض کردم: می خواهم سؤالی از شما بپرسم ولی بخدا قسم خجالت می کشم. امام (ع) فرمود: من از آن سؤال به تو خبر می دهم قبل از آن که بپرسی، می خواهی سؤال کنی که امام کیست؟ عرض کردم: بخدا قسم سؤال مورد نظر همان است. فرمود: من امام هستم، عرض کردم نشانه ای می خواهم تا یقین کنم.

آن حضرت در دست خود عصایی داشت، وقتی من چنین گفتم فوراً آن عصا شروع به صحبت کرد و گفت: "این مولای امام هذا الزمان و هو الحجة." به راستی مولا و صاحب من امام این زمان است و او حجت پروردگار است. (۲۷)
منبع: پایگاه اطلاع رسانی آیت الله جاودان

پی نوشت ها

۱- الحیة السیاسیة للإمام الجواد علیه السلام، ص ۶۵.

۲- الارشاد، ص ۳۱۹.

۳- همان، صص ۳۱۹-۳۲۰.

۴- شیخ طوسی، رجال، الطبعة الاولى، نجف، منشورات المكتبة الحیدریة، ۱۳۸۱ هـ. ق، ص ۳۹۷-۴۰۹. مؤلف «مسند الامام الجواد» تعداد یاران و شاگردان امام جواد را ۱۲۱ نفر می داند (عطاردی، شیخ عزیز الله، مسند الامام الجواد، مشهد، المؤتمر العالمی للامام الرضا علیه السلام، ۱۴۱۰ هـ. ق) و قزوینی آنها را جمعا ۲۵۷ نفر می داند (قزوینی، سید محمد کاظم، الامام الجواد من المهد الى اللحد، الطبعة الاولى، بیروت، مؤسسة البلاغ، ۱۴۰۸ هـ. ق)

۵- آقای عطاردی در مسند الامام الجواد با احصائی که کرده مجموع احادیث منقول از پیشوای نهم را در زمینه های مختلف فقهی، عقیدتی، اخلاقی، و... تعداد مذکور در فوق ضبط کرده است.

۶- تاریخ بغداد، بیروت، دارالکتاب العربی، ج ۳، صص ۵۴ و ۵۵.

۷- امین، سید محسن، اعیان الشیعة، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ هـ. ق، ج ۲، ص ۳۵.

۸- ابن شهر آشوب، قم، المطبعة العلمية، ج ۴، ص ۳۸۴.

۹- الکافی، ج ۱، صص ۴۹۲-۴۹۳.

۱۰- الارشاد، ص ۳۲۶.

۱۱- تاریخ گزیده، صص ۲۰۵-۲۰۶.

۱۲- الاثمة الاثنی عشر، ابن طولون، ص ۱۰۳؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۴۸.

۱۳- بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۸.

۱۴- الفصول المهمة، ص ۲۷۵.

۱۵- مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۶۴.

۱۶- الاثمة الاثنی عشر، ابن طولون ص ۱۰۴، الفصول المهمة، ص ۲۷۶. ام فضل، خواهرزاده معتصم بود.

۱۷- الارشاد، ص ۳۲۳.

۱۸- الکافی، ج ۱، ص ۳۲۳.

۱۹- کافی: ج ۴ ص ۳۱۴ کتاب الحج باب الطواف والحج عن الاثمة (ع).

۲۰- عیون اخبار الرضا: ج ۲ ص ۸.

۲۱- کافی: ج ۵ ص ۱۱۱ کتاب المعیشة باب عمل السلطان و جوائزه.

۲۲- بحار: ج ۵۰ ص ۱۰۵ از غیبت شیخ.

۲۳- بحارالانوار: ج ۵۰ ص ۵۵.

- ۲۴- در نقل کافی آمده که گوید: اعمال حج را با او به جای آورد.
- ۲۵- محمد بن عبدالملك زیات مردی ناكس و توانائی بود و در تنور میخ داری كه برای شکنجه مجرمین به وجود آورده بود كشته شد، ماجرای عبرت انگیزی دارد.
- ۲۶- ارشاد مفید: ص ۳۰۵، مرحوم کلینی آنرا در کافی: ج ۱ ص ۴۹۲ باب مولد أبی جعفر محمد بن علی الثانی (ع) نقل کرده است، مجلسی رضوان الله علیه آنرا در بحار: ج ۵۰ ص ۳۸ - ۴۰ از بصائرالدرجات نقل می‌کند و می‌گوید: آنرا شیخ مفید در ارشاد و طبرسی در اعلام الوری از ابن قولویه از کلینی نقل کرده اند.
- ۲۷- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۵۳